

تکلم میلا د تابناک فنا

(۱۸ شعر)

دیلن تامس

ترجمہ فؤاد نظیری

۲۰۱۲ء تا ۲۰۱۱ء

۲۲۲۱

۲۲۲۱

۲۲۲۱

۲۲۲۱

۲۲۲۱

۲۲۲۱

۲۲۲۱

۲۲۲۱

۲۲۲۱

۲۲۲۱

۲۲۲۱

۲۲۲۱

۲۲۲۱

۲۲۲۱

۲۲۲۱

۲۲۲۱

۲۲۲۱

۲۲۲۱

۲۲۲۱



دیلن تامس در ۲۷ اکتبر ۱۹۱۴ در شهر بندری سوانسی ویلز بریتانیا
 به دنیا آمد. پدرش در آنجا دبیر ارشد دبیرستان بود. او پس از پایان
 دبیرستان و پیش از آنکه در لندن خود را وقف ادبیات کند، مدت
 کوتاهی با روزنامه ساوث ویلز ایونینگ پست همکاری کرد و در آنجا
 بود که خود را به عنوان یکی از شاعران غنایی نسل خود نشان داد. ۱۸
 شعر او در سال ۱۹۳۴ منتشر شد. بیست و پنج شعر در ۱۹۳۶، نقشه‌ی
 عشق ۱۹۳۹، مرگ‌ها و مداخل‌ها ۱۹۴۶، در سرزمین بخواب ۱۹۵۲ و
 گزینده‌ی اشعار (از ۱۹۳۴ تا ۱۹۵۲) در ۱۹۵۲ منتشر شدند. تامس در
 سراسر عمر داستان کوتاه نیز نوشت که معروف‌ترین آن‌ها داستان‌های
 سرگذشت وار خود اوست که در مجموعه‌ی چهره‌ی هنرمند به منزله‌ی
 سگی جوان (۱۹۴۰) چاپ شد. او همچنین در دهه‌ی چهل و اوایل
 دهه‌ی پنجاه تعدادی فیلمنامه و نمایش رادیویی نوشت. در فاصله‌ی

1. *South Wales Evening Post*

۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳ چهار بار برای سخنرانی به آمریکا سفر کرد و در آخرین سفر، نمایشنامه‌ی رادیویی خود را با عنوان *Under Milk Wood* تکمیل کرد. اقتباس سینمایی این نمایشنامه در سال ۱۹۷۲ به کارگردانی اندرو سینکлер، و بازیگری ریچارد برتن، الیزابت تیلور و پیترا تول ساخته شد. صدای برتن که بر متن فیلم شعرهای شاعر را می‌خواند شنیدنی است. برتن در آوریل ۱۹۸۰ می‌میرد. او را به رسم سنت و ریشه‌های ویلزی‌اش در جامه‌ی سرخ و بنا بر وصیتش با یک جلد اشعار دیلن تامس به خاک می‌سپرند.

تامس در ۹ نوامبر ۱۹۵۳، اندکی بعد از سی‌ونهمین سالروز تولدش، به دلیل افراط در مصرف بیش از حد الکل، به کلی وجودش فرو پاشید و در شهر نیویورک جان سپرد. او را در لافارن کارمارتنشایر، که از ۱۹۴۹ پیش‌تر در آن‌جا اقامت داشت به خاک سپردند. در یکم مارس ۱۹۸۲ بر سنگ یادبودی که به خاطر بزرگداشت او در صومعه‌ی وست‌مینستر برپا کردند، نوشته شده بود: «گنج شاعر».

پیشگفتار مترجم

خواب رفتن چه سبک بر این ستاره‌ی خاکی،
چه گران بیداری میان ابرهای دنیایی.

دیلن تامس

در این سالیان چالش و تلاش به جان‌مشغولی ترجمه‌ی شعر — که حالا دیگر کم‌کم دارند دور و دراز می‌شوند — تا این‌جا به شاعری این‌همه دشوار برنخورده بودم، که به دیلن تامس شاعر. گرچه برگردان شعر به‌خودی‌خود کار دشواری است تا جایی که برخی معتقدند اساساً شعر ترجمه‌پذیر نیست و جوهره‌ی شعر را فقط در زبان اصلی می‌توان دریافت، اما دیدگاه‌های موافقان و مخالفان این نظریه، زنجیره‌ی بی‌پایانی را تشکیل می‌دهد که در نهایت پاسخ مطلقى برای آن وجود ندارد، و به‌عبارتی همه‌چیز نسبی و قابل تفسیر است. با برخوردی جزمی، آن‌گاه چنان دیدگاهی می‌تواند شامل و دامنگیر هر زمینه‌ی دیگر اعم از ادبیات، فلسفه، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، علوم، منطق و الخ باشد، گیرم شعر با توجه به این‌که از ویژگی‌های بسیار ظریف‌تر و حساس‌تری برخوردار است که به سرچشمه‌های حس و خیال یا عاطفه و شهود و الهام و

این پسران نور لخته‌های بریده‌اند در کودنی خویش،

تُرش می‌کنند عسل جوشان را؛

تیزه‌های یخ، چو انگشت می‌کنند میان کندوها؛

آنک درون آفتاب تارو پود شک و تاریکی، چو به اعصاب

خود خوراک می‌بخشند؛

صفر است ماه مشخص میان تهباشان.

پسران تابستان را می‌بینم در بطنِ مادران

شقه می‌کنند هواهای ماهیچه‌وار زهدان را،

تقسیم می‌کنند شب و روز را با شست‌های پری‌وار؛

آن‌جا به ژرفنا به تربیع سایه‌های آفتاب و ماه،

رنگری می‌کنند سدهای خویش را

آن‌سان که پرتو خورشید رنگ می‌زند بر کاسه‌های سرهاشان.

می‌بینم این پسران را که مردان هیچ می‌شوند

قد عَلم کرده در برابر عزیمت ژنده،

یا سُست کرده هوا را به خیزش از گرمایش؛

آنک از دل‌هاشان

تپش عشق و نور چله‌ی تابستان می‌ترکد در گلوهاشان.

آه بنگر تپش تابستان را در یخ.

فصل‌ها اما می‌باید به ستیز آمده یا تلو تلو خورده باشند

درون تربیع طنین انداز،

جایی که وقت شناس چون مرگ، ما زنگِ ستاره‌ها را به صدا

درمی‌آوریم،

آن‌جا که در شب‌اش، ناقوس‌های سیاه‌زبان،

مردِ خواب‌آلوده‌ی زمستان، نه می‌کشد

نه می‌ترکاند ماه و نیمه‌ی شب را، چندان که می‌شکوفد.

ماییم مُنکِران تاریکی، بیاید تا فراخوانیم

مرگ را از زنی تابستانی،

زندگی زور آور را از چنبره‌ی عشق‌بازان،

از مرده‌ی دلربایی که دریا را روشن می‌کند و

از کرم شب‌تاب نشسته بر چراغِ دیوی،

و از زهدان بار گرفته از مردِ خس و خار.

ما پسران تابستان درین بادِ چارسویه‌ی چرخان